

ویژه سالگرد ارتحال آیت الله صافی اصفهانی (ره)

کدام یک بر حق اند؟

سؤال: آیا در میان صوفیه افراد یا فرقه هایی وجود دارند که بر حق باشند و مورد تأیید دین و ائمه معصومین (علیهم السلام) باشند؟

جواب: عن مولانا علی بن محمد الهادی علیه السلام: ... الصوفیه کلهم مخالفون و طریقتهم مغایرة لطریقنا و ان هم الانصاری او مجوس هذه الامة.

امام هادی می فرمایند: صوفیه، همه ی آنها (در هر فرقه ای که باشند بدون اینکه سلسله ای بر سلسله ی دیگر ترجیحی داشته باشد) مخالفین ما هستند و طریقه و روش آنها مغایر و مخالف طریق و روش ماست و آنها نیستند جز نصاری یا مجوس این امت.

آیا علی (علیه السلام) خداست؟

سؤال: ای علی الهی های دوست نما آیا علی خداست؟

جواب: آیت الله صافی اصفهانی (ره):

اگر کسی علی(علیه السلام) را دوست داشته باشد، اما افراط بورزد، یعنی علی(علیه السلام) را خدا بداند یا او را بزرگتر و با فضیلت تر از رسول خدا به حساب آورد، در بعد عاطفی رعایت تقوا نکرده است.

علی (علیه السلام) می فرماید: «هَلِكُ فِي اثْنَانِ؛ مَحَبُّ غَالٍ وَ مَبْغُضٌ قَالٍ»

یعنی دو گروه درباره ی من هلاک شدند؛ یک گروه کسانی که حبشان به حد افراط رسید و آن چنان درباره ی حضرت غلو می کردند که حضرت را خدا می دانستند، یا از نبی اکرم افضل می دانستند، هم چنین گروه دیگری که نسبت به حضرت بغض داشتند، مانند نواصب و خوارج. هر دو گروه رعایت تقوا را در بعد عاطفی نکردند.

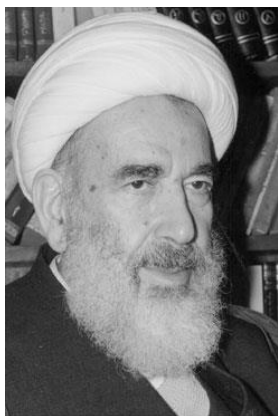


تحصیل علم از نظر آیت الله صافی

علمی که برای خدا نباشد راه حق را نشان نمی دهد و علمی را که راه حق را ننماید جهالت است. آن کس که برای خدا درس بخواند و تحصیل کند ملائکه بال هایشان را برایش پهن می کنند و محبوب خدا و ملائکه و خوبان عالم می شوند: «لَوْ اَنْ حَمَلَهُ الْعِلْمُ حَمَلَهُ بِحَقِّهِ لَا حِبْمٌ لِّلّٰهِ وَ مَلٰئِكَةٌ وَ اَهْلَةٌ طَاعَتُهُ»



اگر طلبه ها و محصلین، حق علم را ادا کنند، که حق آن این است که برای خدا باشد نه اینکه آن را وسیله معاششان و وسیله ریاست و جاهشان و اهداف مادیشان قرار دهند، خدا و ملائکه و خوبان آنها را دوست می دارند اگر تحصیل علم برای خدا باشد طالب و محصل آن علم محبوب همه ملائکه - که عدد ملائکه را خدا می داند - و محبوب خدا و اهل طاعت و خوبان عالم و انسان های ممتاز می شود. درس های اخلاق و معارف / ۹۱۳



آیت الله صافی (ره) از زندگی خویش می نویسد:

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمات را در اصفهان و قم به پایان رساندم، سطح را اکثراً در قم، مقداری زیادی از شرح لعمه را نزد آیت الله العظمی مرعشی، و معالم را نزد آقای صدوقی و زیادی از رسائل و مکاسب را

زود آقای آیت الله حاج شیخ عبدالرزاق نائینی، و مقداری از سطح مکاسب را نزد امام (ره) خواندم، مقداری از تفسیر جوامع الجامع را با مرحوم مطهری نزد آیت الله العظمی حاج سید احمد خوانساری خواندم، سپس برای

ادامه تحصیل به حوزه ی نجف اشرف مشرف شدم و آن جا کفایه را در نزد شیخ عبدالحسین رشتی (از شاگردان آخوند خراسانی و صاحب شرح کفایه مطبوع) خواندم، سپس با شروع دوره ی دوم اصول آقای خوئی درس خارج را شروع کردم و نیز دروس فقه و تفسیر ایشان را شرکت می کردم و هم چنین درس خارج مکاسب شیخ محمد کاظم شیرازی و درس طهارت شیخ محمد علی کاظمینی و سید عبدالهادی شیرازی شرکت می کردم و همزمان با درس آقای خوئی در درس آقای حکیم شرکت می کردم و معقول را نزد آقای ملاصدرا یادگوبه ای تلمذ نمودم و در عرض تحصیلات به تدریس دروس، رسائل، مکاسب، کفایه اشتغال داشتم و در چند سال آخر اقامتم در نجف اشرف به تدریس خارج اصول مشغول شدم و تا آخر ادامه داشت.

اینک مشغول به خارج اصول، بحث استصحاب هستم و این دوره دوم اصول است و یک درس اقتصاد اسلامی استدلالی هم تدریس نمودم، ضمناً یک درس اقتصاد ساده برای دانشجویان و نسل جوان تحصیل کرده و در جلسات انجمن اسلامی مسجد جامع داشتیم.

تألیفات: یک دوره تقریرات بحث اصول آقای خوئی و نیز تقریرات بحث مکاسب ایشان.

این ها همه بجا اما:

اوقات خوش آن بود که با دوست به سر شد باقی همه بی حاصلی و بی خبری

لازم به ذکر است که چون آیت الله صافی موقع نوشتن این مطالب مهمان داشتند و مأمور دفتر تبلیغات حوزه علمیه ی قم برای گرفتن این متن، درب منزل معطل بود، لذا در نوشتن شرح حال مخصوصاً تألیفات خود به اشاره و اختصار اکتفا کردند.

متذکر می شویم که مرحوم آیت الله حاج شیخ حسن صافی اصفهانی متفرقاتی با دست خط مبارک دارند که در آن بر ضد اهل تصوف و فلسفه مطالبی هست که انشاءالله در فرصت مناسب به طبع خواهد رسید.

یک وصله ی نارنگ از جانب صوفیه و عارف نمایان به آیت الله صافی(ره)

اوقات خوش آن بود که با دوست به سر شد باقی همه بی حاصلی و بی خبری بود

اهل تصوف و عارف نمایان جاهل که از نعمت عقل و خرد و اندیشه محرومند و بر خلاف نص صریح آیات قرآن و روایات با علم مخالفت می کنند و خود نیز در جهل مرکب به سر می برند به این بیت شعر استدلال کرده و می گویند آیت الله صافی نیز با علم مخالف بود و اصل در نظر ایشان آن است که با دوست به سر شود و چنین معنا می کنند که هرگاه در حلقه ی ذکر قرار گرفتیم یا در مجلس سماع به رقص و پایکوبی در آمدم یا در محفل انسی به خواندن اشعار مثنوی و هو کشیدن پرداختیم و یا با کلاه بوقی گذاشتن و موهای سر و ریش و شارب را بلند گذاشتن و علی علی گفتن و امثال این کارها انسان با دوست به سر می شود و باقی همه بی حاصلی و بی خبری است لذا این محرومان از نعمت علم و عقل، برای گرم کردن بازار عیاشی و اخاذی خود این نسبت ها را به بعضی علما و فقهای شیعه نیز می دهند و برای گول زدن عوام الناس، این بزرگواران را به خود منسوب می کنند و با تعریف و تمجید از بعضی از علمای حقّه مکتب امام صادق(علیه السلام) مخصوصاً بعد از رحلت ایشان، سعی در جا انداختن مطلب و ترویج فساد و فحشاء و بدعت ها می کنند.

یکی از فقهای شیعه که متأسفانه مظلومانه مورد آماج این گونه اتهامات از ناحیه ی اهل تصوف و عارف نمایان دنیا طلب و دشمنان دوست نما قرار گرفته است مرحوم آیت الله حاج شیخ حسن صافی اصفهانی(ره) است. و ما شواهد زنده و مطالب ارزنده ای در دست داریم که حاکی از برائت و بی‌زاری آیت الله صافی از این منحرفین و دشمنان دین و آئین و از سران بی سر و پای آنها می باشد که انشاءالله در فرصتهای مناسب منتشر خواهد شد.

مراد آیت الله صافی (ره) از شعر مذکور:

امّا مراد آیت الله صافی از این بیت شعر آن است که اولاً آن ایام و ساعات و آناتی که انسان خود را در محضر حق می بیند و فقط برای رضای خدا کار می کند و با اهداف الهی و با اخلاص کامل عملی را انجام می دهد، آن ایام و ساعات و آنات، ایام و ساعات و آناتی است که با دوست به سر شده است خواه مشغول تحصیل باشد یا تدریس،

خواه مشغول کار و کوشش و کسب و تجارت باشد یا مشغول غذا خوردن یا خوابیدن و استراحت و تفریح، عنوان و موضوع هر چه باشد فرقی ندارد فقط باید مشروع باشد هر عنوانی که معنوش با اخلاص و تحصیل رضای خدا تحقق پیدا کرد، آن زمان، زمانی است که با دوست به سر شده است.

در مورد علم نیز چنین است، هر زمانی که تحصیل علم فقط برای خدا بود، برای اعلای کلمه ی توحید بود، برای زنده نگه داشتن نام مبارک پیغمبر و اهل بیت عصمت و طهارت(علیهم السلام) بود، اخلاص در آن بود، همان زمان زمانی است که او با خدا بوده و خدا هم با او بوده، خدا از او راضی بوده و او هم از خدا راضی بوده ((رضی الله عنهم و رضوا عنه)).

پس ممکن است همان زمان تحصیل، اوقات خوش بوده باشد. یعنی آن مقدار از تحصیلاتی که در آن اخلاص پیدا شده و جز خدا شائبه ای در آن وجود نداشته و در حین تحصیل یا تدریس یا تألیف یا تبلیغ در حضور حق بوده و هدف عالی و الهی بوده، آن مقدار از تحصیلات و کارهای علمی در ایام خوشی واقع شده که با دوست به سر شده است اما باقی (که اخلاص در آن نبوده یا برای دنیا بوده) همه بی حاصلی و بی خبری است.

لذا مرحوم آیت الله صافی می فرمایند: اگر تحصیل علم برای خدا باشد طالب و محصل آن علم محبوب همه ی ملائکه و محبوب خدا و محبوب اهل طاعت و خوبان عالم و انسان های ممتاز می شود. (درس های اخلاق / ۹۱۳)

ثانیاً بر فرض که انسان در حین کارهای علمی در مرتبه ی حضور و اخلاص کامل نباشد و در تحصیل علوم در حد اعلای تهذیب قرار نگیرد تا بتواند با دوست به سر شود، اما این دلیل نمی شود که به طور کلی علم را کنار بگذارد و با آن مخالفت کند و به بهانه های واهی از قبیل این که علم غرور می آورد، تکبر می آورد، خودخواهی و خودپرستی می آورد و امثال ذلک، شانه از زیر بار تحصیل علم خالی کند و عمر خود را به بطالت و عیاشی و خوش گذرانی و خوردن و خوابیدن و شب نشینی ها سپری کند و بگوید این تحصیلات و فرا گرفتن علوم همه بی حاصلگی و بی خبری است.

آیا تحصیل علم بی حاصلی است اما ولگردی ها و خوش گذرانی ها و شب نشینی ها و عمر به هدر دادن ها، بی حاصلی و بی خبری نیست؟!!!

از آن عارف نمایانی که به ظاهر به خاطر این آفت ها با علم مخالفت می کنند، سؤال می کنیم که آیا در رشته های دیگر این آفت ها راه پیدا نمی کند؟

آیا در میان دکترها و مهندسان این آفت ها راه ندارد؟ آیا در میان نجارها و آهنگران و کشاورزان آفت غرور، خودخواهی و تکبر وجود ندارد؟! و همچنین در میان سایر حرفه ها و از همه واضح تر و روشن تر، در میان فلاسفه این آفتها در حد کمال خود وجود ندارد؟ آیا در میان عارف نمایان و مدعیان مقامات و اهل ذکر آفت خودخواهی و خودپرستی و تکبر و غرور و تفوق طلبی وجود ندارد؟! چیزی که عیان است چه حاجت به بیان است.

اگر احتمال آفت هست در همه جا این احتمال هست پس چرا فقط با علم مخالفت می کنند؟ چرا دکان خود را از این آفت ها مبرا می دانند، معلوم می شود که کاسه ای زیر نیم کاسه است و آن شاید این باشد که مطابق است با روحیه ی آسایش طلبی و خوش گذرانی آن ها، زیرا تحصیل علم با راحت طلبی و شب نشینی ها و روزها را در خواب طی کردن، نمی سازد.

ثالثاً نکته دقیق این است که باید گفت چون علم است که جهل را کنار می زند و عالم است که جاهل را رسوا و توبیخ می کند و به وسیله ی علم راه حق و صراط مستقیم مشخص می شود و راه از بیراهه تشخیص داده می شود چنانچه امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید: ((بالعلم يطاع الله و يعبد و بالعلم يعرف الله و يوحد)). یعنی به وسیله ی علم خداوند اطاعت و عبادت می شود و به وسیله ی علم معرفت و توحید حاصل می شود.

لذا جاهل قدرت مقابله با خانقاه را ندارد، قدرت مقابله با یاوه سرایی های فلسفی را ندارد، تنها عالم است که می تواند در مقابل آن ها قد علم کند، آنها که با آیات قرآن مأنوس اند، آنها که با لسان روایات آشنایی دارند، آنها که قدرت استنباط دارند، آنها که تشخیص علمی دارند می توانند انحرافات و بدعت ها و خلاف شرع های بین آن ها را بیان کنند.

به همین دلیل علم باید در نظر آنها محکوم و مطرود و مردود باشد تا بتوانند چند صباحی جولان بدهند و به دنیای خود برسند.

رابعاً از همه ی این ها که بگذریم، این سؤال را از وجدان های بیدار عالم داریم که اگر قرار بود همه ی مسلمین یا همه ی انسان های روی زمین عقیده ی شما را داشته باشند و دور علم را قلم بگیرند و آن را رها کرده با آن مخالفت کنند، وضعیت مردم دنیا به چه صورتی در می آید؟ در همه ی زمینه ها، از دینش، از ایمانش، از آدابش، از معاشرتش، از اخلاقش، از تمدنش، از فرهنگش از هنرش و از همه چیزش. زیر بنای همه ی این ها علم است و مرحوم آیت الله صافی اصفهانی، ققیهی که دشمن سرسخت خانقاه و معارف بیگانگان است می فرماید: (علم از اهم موجبات سعادت و کمال است).

و هم چنین در صفحه ۸۴۵ درس های اخلاقتان می فرمایند: «البته علم هایی هم که مربوط به استکمال نیست خوب است و در حد خودش هم باید وجود داشته باشد (واجب کفایی است).»

پس این شعر چیزی را به نفع عقاید باطل شما ثابت نمی کند بلکه این خود دلیل بر بطلان عقیده ی شماست.

چون اولاً در حین تحصیل علم و در متن کارهای علمی، انسان می تواند با نیت پاک عملش را صالح و خاص و مقدس کند تا با دوست به سر شود.

ثانیاً بر فرض هم که با دوست به سر نشد این دلیل بر آن نیست که چون بی حاصلی و بی خبری است کنار گذاشته شود و با آن مخالفت شود.

بی حاصلی یعنی این زحماتی که می کشی در تحصیل علم یا در سایر رشته ها اگر با اخلاص نباشد یا نیت پاک نباشد اگر هدف الهی نباشد حاصلی ندارد، یعنی تو را به محبوب نمی رساند، تو را به مقام امن رضا که رضی الله عنهم و رضوانه باشد نمی رساند.

اما اگر کسی به این مقام نرسیده باشد ولی بتواند مثلاً برق را اختراع کند و دنیا را روشن کند و به مردم خدمت کند آیا طبق نظر شما بگوید این کار را نمی کنم چون بی حاصلی و بی خبری است؟!!!

آیا آن مادری که در پرورش فرزندش هدفش شیطانی است باید به او گفت به کودک خود غذا نده (تا بمیرد) چون این غذا دادن بی حاصلی و بی خبری است؟!!! و...

ای سبک بالان این تذهبون، با چنین منطق های غلط و تمسخر آمیزی به کجا می روید، این ره که شما می روید به ترکستان است.

در هارون ایام چه درها که شکستید آن سرمه دیده است بسائید بسائید

لذا می بینیم که مرحوم آیت الله صافی (ره) در خاتمه ی شرح حال خود ابتدا می نویسد (اینها همه بجا اما) بعد، آن شعر را می نویسد یعنی این تحصیلات و فرا گرفتن علوم همه به جا و خوب است اگر چه در اوقات خوش هم قرار نگرفته باشد، اما از همه چیز بهتر و خوشتر آن اوقاتی است که با اخلاص عمل و هدف الهی با دوست به سر می شود حال چه آن اوقات، اوقات تحصیل باشد یا اوقات تفریح باشد یا اوقات عبادت و ذکر باشد یا اوقات غذا خوردن و خوابیدن یا کسب و کار باشد فرقی ندارد. این است مراد مرحوم آیت الله صافی از شعر مذکور.

کاش غرور دلها می شکست و راستی و درستی، عدالت و یک رنگی همه جا را فرا می گرفت و شجر حیات دوباره شکوفان می شد.

علمی که امام (علیه السلام) می فرماید غیر از علمی است که فلاسفه دارند.

سؤال: آیا علوم و معارف را از خانقاه باید گرفت یا از یونان باید وارد کرد؟

جواب: علی علیه السلام می فرماید:

«یا کمیل لاتأخذ الا عنّا تکن منّا»؛

یعنی ای کمیل علوم و معارف را از کسی جز ما اهل بیت کسب نکن تا از ما باشی.

آیت الله صافی (ره) می فرماید: علمی که امام می فرمایند. غیر از علمی است که فلاسفه دارند. این علم را علم رسمی می گویند. و علم رسمی به قول شیخ بهایی:

علم رسمی سر به سر قیل است و قال نه از او کیفیتی حاصل نه حال

درس های اخلاق و معارف / ۴۳

طالب علم باید مواظب باشد که این طرف و آن طرف نرود. باید خیلی حواسش جمع باشد، باید سراغ آن ها که «کلامکم نور و امرکم رشد»، آنهایی که هر چه باید از بیت آنها و کانون آنها صادر می شود همه اش حق محض است و حقیقت و صواب است و هیچ شایبه ی گناه و اشتباه در آن نیست برود. مواظب باشد که سراغ دیگری نرود. باید از اول سراغ آنها برود و با آنها ارتباط آموزشی پیدا بکند والا اگر از همان اول راه را عوضی رفت تا آخر عوضی خواهد رفت:

خشت اول چون نهد معمار کج تا ثریا می رود دیوار کج

عالم باید بداند که علمش را از کجا برداشت می کند . باید مواظب باش تا حرف های دیگران فریبش ندهد، مغرور نشود، نرود از شرق و غرب اخذ مبنا بکند و بعد بیاید آیات و روایات را با آن مبانی تفسیر کند. این خودش یک مطلبی است که اهل فضل متوجه آن هستند. گاهی انسان می رود مطلبی را از مکتب بیگانگان مطالعه می کند و به حرف آنها اعتقاد پیدا می کند و بعد کتاب و سنت را مطالعه می کند. یعنی مبنا را از کتاب و سنت برداشت نمی کند، بلکه برعکس، کتاب و سنت را طوری کش و قوس می دهد که مطابق آن مبنای اخذ شده از کتب بیگانگان شود باید به چنین شخصی گفت: «این ره که تو می رود به ترکستان است».

درسهای اخلاق و معارف / ۸۴۶

دستگیری از حاج عبدالزهره

آیت ... صافی درباره ی حاج عبدالزهره می گوید: رفیق بسیار عزیز و داشتیم بنام حاج عبدالزهره گرعاوی که در بغداد به تجارت مشغول بود ولی بیشتر اوقات را در مشاهد مشرفه بسر می برد، مرد بسیار با تقوا، باصفا، اهل دل و در سیر و سلوک زحمت کشیده بود مخصوصاً در محبت به اهل بیت فوق العاده بود، با هم خیلی رفیق بودیم چشمش باز بود، چیزهایی که فردا می خواست اتفاق بیافتد می دید.

یک وقتی هم با عده ای از دوستانش در مسجد کوفه معتکف بود، وقت ظهر یک نفر بلند شد که برای ۷ نفر غذا تهیه کند حاج عبدالزهره گفت: برای ۹ نفر غذا تهیه کنید، اتفاقاً من و یکی از رفقا داشتیم از نجف به طرف کوفه می رفتیم، وقتی به جمع آنها ملحق شدیم همه تعجب کردند از حاج عبدالزهره پرسیدند از کجا فهمیدی ۲ نفر اضافه می شوند گفت در قنوت نماز آنها را دیدم. قضیه را هم حاج عبدالزهره برای من نقل کرد بعد به من گفت: آقای صافی، آیا این از مکاشفات شیطانی نیست؟ دل من در نماز با این مکاشفه از خدا غافل شد.

این حاج عبدالزهره شبهای چهارشنبه به مسجد سهله می رفت بعد از اعمال معمولاً مقداری با هم مجالست داشتیم یک شب به من گفت: آقای صافی این اواخر یک اتفاقات ناگواری برای من رخ می دهد. گفتم: خیر است انشاء...، چه اتفاقی؟

گفت: در قنوت نماز تمام اتفاقاتی که فردا می خواهد رخ بدهد مثل یک فیلم می بینم بنظر شما اینها مکاشفات شیطانی نیستند؟

این گذشت تا اینکه یک روز با حالت عصبانیت و ناراحتی سراسیمه به منزل ما آمد و گفت: آقای صافی آخر این چه ایمانی است که من دارم، این چه نمازی است که من می خوانم عوض اینکه در نماز تمام توجهم به خدا باشد همه اش به این فیلمها طی می شود، اینها به چه درد من می خورد و...

به او گفتم برو نزد امام حسین و اینها را با محبت او مبادله کن، یک معامله ی خیلی شیرین، او هم یک مقدار آتشش خوابید.

حاج عبدالزهرء مرتب شبهای جمعه به کربلا مشرف می شد، یک روز به من گفت شب جمعه به زیارت حضرت سیدالشهداء مشرف شدم به حضرت عرض کردم: «یابن رسول... ما آرید هذا، انا آریدک» من اینها را نمی خواهم، شما را می خواهم خیلی جدی و محکم گفت اینها را از من بگیر و محبت خودت را به من بده .

گفت: آقای صافی فکر می کنم خواسته من اجابت شد و این معامله انجام شد چون آنها را از من گرفتند و تمام شد و حالا احساس می کنم مثل اینکه نسبت به امام حسین علیه السلام یک حالت دیگری پیدا کردم.

گفتم چه حالتی؟

گفت: انگار یک محبت خاص و فوق العاده ای نسبت به آن حضرت در خودم احساس می کنم که با گذشته فرق دارد .

ما هم می دیدیم که این حاج عبدالزهرء، حاج عبدالزهرء قبل نیست ، حال عجیبی پیدا کرده بود، گریه های عجیبی داشت ، اسم امام حسین که می آمد آتش می گرفت مثل یک گلوله ی آتش شده بود .

آیت الله صافی بعد از این قضیه چنین فرمودند:

معرفت را ببینید، او دلش را به این چیزهای کوچک خوش نکرد، دکان باز نکرد، رفت نزد امام حسین و این مکاشفات را با بزرگترین فضیلتها که خیر و سعادت ابدی را به همراه داشت عوض کرد و حضرت هم به اخلاص او پاسخ مثبت داد و حاج عبدالزهرء را دچار عشق سوزان خودش کرد.

البته از آن به بعد آن فیلمها برایش اختیاری شده بود، اگر می خواست می دید، لکن محبت و عشق حضرت سیدالشهداء فرصت به او نمی داد، رمقش را گرفته بود.

طریق حق در سیر و سلوک / ۲۱

تألیف آیت الله حاج شیخ علی صافی اصفهانی

امدادهای غیبی در مسیر سیر و سلوک

مرحوم آیت الله صافی فرمودند:

من در نجف اشرف که بودم یک برنامه ی سلوکی خاصی برای خودم داشتم که به آن عمل می کردم و آن عبارت بود از:

۱- عمل به دستورات شرع مقدس

۲- محبت به خدا و اولیاء خدا (معصومین(علیهم السلام))

۳- توسل به ذوات مقدسه ی معصومین(علیهم السلام)

۴- تسلیم مطلق و بی قید و شرط در برابر آن بزرگواران و لاغیر

لذا برای اینکه به سیر نفسی خودم ادامه دهم و برنامه های سلوکی را دنبال کنم، آقای ... (۱) را به عنوان استاد برای خودم انتخاب کردم و تصمیم گرفتم از او دستور بگیرم و طبق نظر او و دستورات او عمل کنم.

یک جلسه هم نزد ایشان رفتم و دستور هم گرفتم، قرار بود که از فردای آن روز مشغول شوم، اما همان شب، در عالم رؤیا دیدم که داشتم از شارع الرسول نجف اشرف که یک مسیر صاف و آسفالت و روشن و خیلی نزدیک بود به طرف حرم مطهر حضرت امیر(علیه السلام) می رفتم، یک وقت همان آقایی که از او دستور گرفته بودم دست مرا گرفت و مرا از مسیر دیگری برد، اما راهی بود بسیار تاریک و خطرناک، با پستیها و بلندیهای سخت و دره های وحشتناک و هرچه می رفتیم به حرم نمی رسیدیم.

در عالم رؤیا پیش خود گفتم من که همیشه از شارع الرسول(۲) که یک راه آسفالت و صاف و روشن و راحتی بود می رفتم و خیلی هم زود در عرض چند دقیقه به حرم مطهر حضرت امیر(علیه السلام) می رسیدم، این دیگر چه راه خطرناکی است که این بار آمدم و به هیچ نحوی هم به حرم نمی رسم، در عالم خواب، از بس که از این راه خسته شده و ترسیده بودم، از وحشت از خواب پریدم و بیدار شدم.

آنگاه متوجه شدم که همان راهی که خودم طی می کردم و برنامه های قبلی من در تهذیب نفس که بر اساس سنت پیغمبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) و سیره و روش اهل بیت عصمت و طهارت(علیهم السلام) و دستورات شرع مقدس،

توأم با توسل به آن ذوات مقدسه و محبت به خدا و اولیاء خدا بود، همان راه صحیح بوده است و این راهی که جدیداً انتخاب کردم صحیح نیست.

و به طور کلی هر گونه مسیر و جاده ای، غیر از جاده رسول خدا و اهل بیت گرامیش (علیهم السلام) باطل، مردود و محکوم به فنا و نابودی است و از آن پس، نزد آن آقا و هیچ کس دیگر برای این موضوع نرفتم.

البته ملاقاتهایی با ایشان رخ می داد ولی دیگر در این موضوع با او کاری نداشتم و در سیر نفسی به راه قبلی خودم که در خواب به صورت شارع الرسول به من نشان داده شد، محکم چسبیدم و تا الان هم از آن عدول نکرده ام.

در عین حال هم با اینگونه افراد ملاقاتها و رفت و آمدهایی داشتم اما صرفاً برای این بود که ببینم سیره و روش سلوکی آنها بر اساس دین و شرع مقدس است یا اینکه مخلوطی از خواسته های دل و دین را برای خود و دیگران برنامه قرار داده اند.

البته خودم مواردی را که می دیدم با احکام و اعتقادات دینی ما تضادی ندارد با تدبر و احتیاط کامل آن را مورد بررسی قرار می دادم و اگر لازم می دیدم طبق تشخیص شرعی خودم حداقل بعنوان کسب یک تجربه ممکن بود به آن عمل کنم اما هیچگاه در این مسیر اعتقاد کامل به کسی نداشته ام و حالت مرید و مراد بازی بصورت چشم و گوش بسته که در عرفان متداول فعلی دیده می شود در کار من نبود گرچه ممکن بود که با بعضی از آنها هم رفاقت صمیمانه پیدا کرده باشم.

بله کسانی که اهل تقوی بودند و مطلقاً در زندگی خود خواسته ی خدا را و شرع مقدس را بر خواسته خود و دیگران مقدم می داشتند و به اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) محبت داشتند و فقط معارف ائمه معصومین (علیهم السلام) را به دیگران منتقل می کردند نه حرف های زید و عمر و بکر را و چیزی از خود در مقابل ائمه (علیهم السلام) ابداع و اختراع نمی کردند و تسلیم مطلق قرآن و سنت همراه با درایت بوده اند، به آن ها علاقه ی شدید و ارادت خالصانه ای داشتم چون این ها که تشنه گان معرفت را از سرچشمه زلال معصوم (علیه السلام) دست نخورده و با رعایت امانت سقایت می کنند خیلی ارزش دارند.

نتیجه: این قضیه چراغ روشنی است فرا راه پند پذیران و فریب خوردگان، تا راه از بیراهه مشخص شود و طالبان حق و اهل سیر و سلوک با علم و با احتیاط و دقت و تدبیر و ظرافت خاص، وارد این جنگل مولا شوند و خود را به دست هر کس و ناکسی نسپارند و گرنه، «اقل مایمکن آن یقال فی حقه»، همان حمار طاحونه ای است که در کلام مبارک امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) آمده است که فرمود: ((المتعبد بغير علم کحمار الطاحونه یدور و لایبرح من مکانه)) (۳) یعنی مثل خر آسیاب که چشمهایش را بسته باشند و به دور خود بچرخد، فقط رنج و تعب نصیب او شده است، بدون اینکه قدمی جلوتر گذاشته باشد، گرچه فکر می کند که مسافت زیادی را هم پیموده است.

اینها مصداق همان آیه ی شریفه ای هستند که می فرماید:

((قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا * الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا))^۴

یعنی بدترین و زیانکارترین افراد آنهایی هستند که کارهای بد و غلط می کنند و در گمراهی قدم بر می دارند و در عین حال هم خیال می کنند که کارهای خوبی کرده اند.

چون این رشته از رشته های بسیار دقیق و ظریفی است و لحظه ای غفلت و ذره ای انحراف، انسان را به سقوط می کشاند و به دنبال آن اجتماعی را از مسیر صلاح خارج کرده به سوی فساد سوق می دهد.

علاوه بر آن در این وادی گرگ های در لباس میش بیش از وادی های دیگر وجود دارند و در کمین انسان های پاک و ساده لوح و بی تدبیر نشسته اند و اقوال و افعال خلافی که با اصل دین و اساس تشیع تنافی و تباین دارند و خلاف شرعهای بینی که به نام دین و عرفان و مقامات در این رشته فراوان دیده می شود و اختلاط و امتزاجی که عرفای اصطلاحی غالباً با اهل تصوف پیدا کرده اند و صوفی گری را که با اصل دین مخصوصاً با تشیع ناسازگار است و اساساً اسلام آن را مذموم شمرده و همه ی فرقه های آن ها در روایات اهل بیت عصمت و طهارت و سیره ی پیشوایان دین (علیهم السلام) مردود و مطرود شده اند (۵) (بدون این که سلسله ای بر سلسله ی دیگر از این نظر ترجیحی داشته باشد) ترویج و تشویق و شعار خود می نمایند و سران بی سر و پای آن ها را با تمام فسادهای اخلاقی و اعتقادی که دارند بالاتر و عزیزتر از شخصیت های مقدس و برجسته ی شیعه و رهبران دینی ما می دانند و اصلاً برای فقها و محدثین و نواب خاص یا عام ولی الله الاعظم ارواحنا فداه - که حصون اسلام (۶) و امناء الرسل (۷) و حجت امام بر

خلقند(۸) و در شأن و منزلت آنان روایات زیادی وارد شده است و ائمه معصومین(علیهم السلام) ، امورات مسلمین را از قوانین و احکام الهیه و اعتقادیات و اخلاقیات و آداب و سنن فردی و اجتماعی و حتی تحصیل علوم و ریاضات و مجاهدات و اسباب تکامل و سیر انفس و حدود و ثغور آن ها را به دست با کفایت آنان سپرده اند و فرموده اند:

((اما الحوادث الواقعة فارجعوا الی رواة حدیثنا)) (۹) و آنگاه با عبارت، ((انهم حجتی علیکم و انا حجة الله)) (۱۰) مقام والای آن ها را مهر و تأیید و مسجّل کرده اند - هیچ گونه ارزشی قائل نیستند.

این در حالی است که ابتدایی ترین وظیفه ی شرعی مسلمانان و زیربنای همه ی تکالیف که اسباب تقرب عبد به معبود هستند و سالک بدون آن نمی تواند قدم از قدم بردارد، اجتهاد یا تقلید است نه بی بندوباری و لابلالی گری و حداکثر به قیاسات و استحسانات و تفسیرهای به رأی رفتار کردن و در مقابل پروردگار عالمیان دانسته یا ندانسته ایستادن و قد علم کردن که در منطق قرآن از این ها به طاغوت تعبیر می شود.

اینان همان هایی هستند که باید در قبرستان مشرکین دفن شوند زیرا که امام (علیه السلام) فرمود:

((الرادّ علیهم کالرادّ علینا، و الرادّ علینا کالرادّ علی الله و هو فی حدّ الشکر)) (۱۱)

خداوند متعال اینان و تابعینشان را از نور بسوی ظلمات خارج کرده و عاقبت کار آن ها خلود در آتش دوزخ است. (۱۲)

باید به این نکته توجه داشت که علت غایی خلقت و مقصود نهایی از آفرینش، عبادت(۱۳) و اطاعت و بندگی و سیر انفسی و خرق حجب و رسیدن به مقام قرب و در نهایت، اثرش قدرت کن فیکونی است که فرمود:

((عبدی اطعنی اجعلک مثلی اقول کن فیکون، تقول کن فیکون)) (۱۴)

لذا بهترین منصب و مقامی که خداوند متعال به حبیب خودش خاتم الانبیاء که کامل ترین خلق خدا در عوالم هستی می باشد. داد، همین منصب عبودیت است و این مطلب به قدری مسلّم است که در میان پیروان حضرتش یک اصل و اعتقاد شد و یک مسلمان به عنوان یک تکلیف الزامی شرعی روزی چندین نوبت با عبارت ((اشهد أنّ محمداً عبده و رسوله)) (۱۵) باید به آن اقرار کرده و شهادت دهد.

پس رکن و زیربنای این مقامات و آثار آن، عبادت و بندگی است و زیربنای عبادت و بندگی، اجتهاد و یا تقلید است و لاغیر(۱۶) و گرنه بندگی و آثار عظیم آن که تحقق نمی پذیرد هیچ، در قوس نزول به سوی درک اسفل السافلین قرار خواهد گرفت زیرا عبادت و بندگی تقرّب می آورد و معصیت و هرزگی، تبعّد نه تقرّب.

حاصل مطلب این که، اولین مرحله اطاعت و اساس همه ی عبادات، ولایت و امامت و خلافت است که به سلسله مراتب، منتهی می شود به فقاہت و اجتهاد و مرجعیت جامع الشرایط. چون مضمون، ((وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا)) (۱۷) و سایر آیات بدین مضمون، مبدأش رسول الله و منتہایش فقہاء و نواب عام ولی الله الاعظم ارواحنا فداہ است. به دلیل عقل و نقل، از قبیل ((أما الحوادث الواقعة فارجعوا الى رواة حديثنا)) و روایت ((من كان من الفقهاء... فللعوام أن يقلدوه)) (۱۸) و سایر روایاتی که در وسائل الشیعه، در باب صفات قاضی وارد شده است.

لذا مسلمان علی الخصوص سالک و عارف هر قدمی که بر می دارد باید طبق مجوز شرعی و رضای خدا باشد و این رضایت و مجوز، یا باید از جانب رسول(صلی الله علیه و آله و سلم) صادر شود یا از جانب امام(علیه السلام) یا از جانب جانشینان و نواب امام(علیه السلام) و یا این که خود به مقام نیابت عامّه رسیده باشد و صادر کننده مجوز باشد نه دریافت کننده. گرچه مجموعه ی این سلسله جملگی از خدا دریافت کننده هستند، کما این که این مطلب یعنی اجتهاد یا تقلید در سایر علوم و فنون بشری نیز محکم و ثابت است و فطرت و عقل آدمی بر آن حکم فرماست.

انسان یا باید مثل چشمه باشد و اطراف را آباد کند یا باید مثل حوض یا استخر باشد و آب دریافت کند و گرنه می خشکد و فقط به درد سوختن می خورد.

و مرحوم آیت الله صافی از جمله فقہاء و عرفای حقه ای بود که امدادهای غیبی و عنایات الهی شامل حالش شد و سر به بیگانه نسپرد و شجر حیاتش را به سوختن نداد و از چشمه سار فقاہت آن را آبیاری کرد، و از راه عشق و محبت به اولیاء خدا و تبعیت مطلق و بی چون و چرا از رسول خدا و خاندان معصومینش(علیهم السلام)، مقامات بلند عرفانی را بسرعت و با عشق و بی تأخیر یکی پس از دیگری طی کرد، و به آن جاهایی که آرزویش را داشت و برای بدست آوردن آن سالیان دراز زحمات طاقت فرسایی را متحمل شده بود، رسید، یعنی همان مقاماتی که در وصیت نامه خود بیان کرده است، که:

((الهی لتأتک قرّة عینی و وصلک منی نفسی و رؤیتک حاجتی و جوارک طلبتی و الیک شوقی)) (۱۹)

و این داستانی که از آن مرحوم در این جا نقل شد شاهدهی است بر تسلیم مطلق شدن ایشان در برابر موالیان معصومینش و استقامت در این صراط مستقیم و نورانی و پشت کردن به ضالین و هر پیر و مرشد و عارفی است که در صراط های غیرمستقیم در مقابل اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) دگان باز کرده اند و علی الدوام عوام الناس را به سوی خود و کرامت های خود دعوت می کنند نه بسوی خدا و دین و ائمه طاهرین (علیهم السلام).

پی نوشت ها:

- ۱- برای حفظ حرمت آن استاد از ذکر نام او خودداری نمودیم
- ۲- شارع الرسول یکی از خیابانهای اصلی و معروف نجف اشرف است و محله جدیده را که محل سکونت آیت الله صافی بود به حرم مطهر حضرت امیر متصل می کرد.
- ۳- غررالحکم، صفحه ۴۱
- ۴- کشف: ۱۰۳ و ۱۰۴
- ۵- امام هادی (ع) می فرماید: الصوفیه کلهم مخالفون و طریقتهم مغایرة لطریقتنا و ان هم الانصاری او مجوس هذه الامه اولئک الذین یجهدون فی اطفاء نور الله بافواهمم و الله متم نوره و لو کره الکافرون. (اثنی عشریه تألیف شیخ حر عاملی صفحه ۲۹)
- ۶- کافی، جلد ۱، باب فقد العلماء، صفحه ۳۸، حدیث ۳
- ۷- کافی، جلد ۱، باب المستأکل بعلمه و المباهی به، صفحه ۲۶، حدیث ۵
- ۸- وسائل، جلد ۲۷، ابواب صفات قاضی، باب ۱۱، حدیث ۹
- ۹- وسائل الشیعه، جلد ۲۷، صفحه ۱۴۰
- ۱۰- وسائل الشیعه، جلد ۲۷، ابواب صفات قاضی، باب ۱۱، حدیث ۹
- ۱۱- کافی، ۶۸/۱، چاپ دارالکتب الاسلامیه
- ۱۲- (والذین کفروا اولیائهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون)
- ۱۳- ذاریات: ۵۶ (و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون)
- ۱۴- جواهر السنیه، صفحه ۳۶، ایضاً مشابه آن در مستدرک، جلد ۲، صفحه ۲۹۸
- ۱۵- تشهد نمازهای یومیه
- ۱۶- البته احتیاط نیز شق سوم آن است که در توان هر کسی نیست
- ۱۷- حشر: ۷
- ۱۸- وسائل الشیعه، جلد ۲۷، صفحه ۱۳۱
- ۱۹- صحیفه سجادیّه، مناجات المریدین

فکر خام فلاسفه و اشتباه صد درصد آن‌ها

«نیروهای ادراکی انسان در این حد نیست که بتواند گلیم خودش را از آب در بیاورد. این فکر خامی است که بعضی از فلاسفه کرده اند و به خیال خودشان گفته اند که مثلاً با ورود به علم و حکمت خودمان می‌توانیم خودمان را اصلاح کنیم، می‌توانیم با همان علم و حکمت و درک و فهمی که داریم به مقام شامخ انسانیت و به کمال نهایی انسانی برسیم. معلوم شده که اینها صددرصد در اشتباهند. حتی خودشان هم فهمیده اند و از طریق خواب گفته اند که ما از اول تا آخر در اشتباه بوده ایم. خیال می‌کردیم بدون رجوع به سنت و اهل بیت (علیهم السلام) می‌توانیم خود را اصلاح کنیم، ولی در اشتباه بودیم.»

درسهای اخلاق و معارف / ۸۴۴